

الاهیات تطبیقی بین اسلام و مسیحیت (توحید و تثلیث)

محمد محمد رضایی*

چکیده

این مقال بر آن است تا یکی از مسائل مهم الاهیات مسیحی، یعنی تثلیث را با توحید اسلامی بررسی کند. ابتدا به آموزه تثلیث در مسیحیت و متون مقدس اشاره شده است که منظور از تثلیث چیست و از چه زمانی تثلیث به طور رسمی وارد مسیحیت شد. برخی از متفکران، اعتقاد به تثلیث را زائیده تلفیق فلسفه یونانی و دین مسیحی در دوران اولیه می‌دانند. در ادامه به اختلاف‌ها و تنازع‌های متفکران مسیحی بر سر الوهیت عیسی مسیح و تثلیث، و نیز به انگیزه آنان از طرح مساله تثلیث اشاره، در پایان مساله تثلیث نقد و بررسی شده است. اعتقاد به الوهیت عیسی مسیح، مصداقی از اجتماع تناقض است و نیز ادله‌ای که متفکران مسیحی بر اثبات وجود خدا اظهار داشته‌اند، همگی بر آن دلالت دارند که خدا یگانه و یکتا است و نیز تثلیث مستلزم ترکیب و تعدد واجب الوجود بالذات است که همگی آن‌ها از نظر عقل قابل اثبات نیست. در نهایت، به آیات قرآن در باب انکار تثلیث اشاره شده است.

واژگان کلیدی: تثلیث، توحید، الوهیت عیسی مسیح، اقانیم سه گانه، واجب الوجود بالذات، خدا، الاهیات مسیحی، مسیحیت، اسلام.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۱۰ تایید نهایی: ۱۳۸۵/۱۲/۲۳

این مقال بر آن است تثلیث را که از مسائل مهم و محوری الاهیات مسیحی است و توحید در الاهیات اسلامی بحث و بررسی کند. ابتدا به آموزه تثلیث در الاهیات مسیحی اشاره، سپس به نقد و بررسی آن و در پایان به دیدگاه اسلام اشاره می‌کنیم.

۱. آموزه تثلیث

هر چند که همه ادیان الاهی از جمله مسیحیت اساساً توحیدی است و به خدای واحد و یگانه اعتقاد دارند، گاهی از توحید و یکتاپرستی فاصله گرفته‌اند؛ برای مثال، در مسیحیت، خداوند به صورت تثلیث در آمده، یعنی به صورت سه شخص در یک خدای واحد تصویر می‌شود. سه شخص در یک شخص که عبارتند از خدای پدر، خدای پسر و روح القدس؛ بنابراین، خداوند در سه جوهر مساوی و ابدی پدر و پسر (کلمه یا عیسی مسیح) و روح القدس هستی دارد.

اعتقاد به تثلیث، تقریباً اعتقاد همگانی مسیحیان است و هر فرقه‌ای به نوعی آن را پذیرفته است؛ هر چند که در اناجیل به صورت روشن به مسأله تثلیث اشاره نشده؛ حتی مسیحیان قرن اول نیز به الوهیت عیسی مسیح اعتقاد نداشتند و او را نه همسان با ذات خدا، بلکه تجسم وجهی از خداوند می‌دانستند که در تاریخ ظهور کرده است. جز در انجیل یوحنا که تجسم کلمه را به او نسبت می‌دهد و در مکاشفه اوّل یوحنا که خدا را ساکن در پسرش عیسی می‌داند، در هیچ کجای اناجیل سه گانه دیگر، اثری از اشاره به تثلیث و الوهیت عیسی و روح القدس دیده نمی‌شود؛ بنابراین، مسیحیان قرون اوّل و دوم تمایلی به تجسم سه اقنوم نداشتند؛ بلکه از قرن سوم به بعد بود که اعتقاد به تثلیث به صورت کنونی آن شکل گرفت (شننگایی، ۱۳۸۱: ص ۳۴۸؛ تیواری، ۱۳۸۱: ص ۱۵۸)؛ البته تعبیری در انجیل یوحنا وجود دارد که از عیسی مسیح به کلمه تعبیر شده و در عهد عتیق، کلمه خدا، مساوی روح خدا بود. کلمه، سخن و روح و نفس خدا بود که در عمل خلقت ظاهر شدند (سفر پیدایش، باب ۱: ۲)؛ اما یوحنا به کلمه تشخیص داده و آن را یک شخص می‌داند. برخی از متفکران مسیحی مطرح کرده‌اند که یوحنا تحت تأثیر آرای فیلون یهودی از تعبیر

لوگوس یا کلمه بهره برده است و برخی دیگر اعتقاد به تثلیث را زائیده تلفیق فلسفه یونانی و دین مسیحی در دوران اولیه می‌دانند (گارودی، ۱۳۷۵: ص ۲۰۳).

اکنون تعبیر انجیل یوحنا: «در ازل، پیش از آن‌که چیزی پدید آید، کلمه وجود داشت و نزد خدا بود. او همواره زنده بوده و خود او خدا است. هرچه هست، به وسیله او آفریده شده و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد. ... او همان نوری است که در تاریکی می‌درخشد و تاریکی هرگز نمی‌تواند آن را خاموش کند.

... گرچه جهان را او آفریده بود، زمانی که به این جهان آمد، کسی او را نشناخت . . .

کلمه خدا، انسان شد و بر روی این زمین و بین ما زندگی کرد.

لطف بی‌پایان او به همه ما رسیده و برکت در پی برکت نصیب ما شد. خدا احکام خود را به وسیله موسی به مردم داد؛ اما راستی و محبت را به وسیله عیسی مسیح عطا فرمود. کسی هرگز خدا را ندیده است؛ اما مسیح فرزند یگانه خدا، او را دیده است؛ زیرا همواره در آغوش پدر خود و خدا است. او هر آنچه را که ما باید درباره خدا بدانیم، به ما گفته است (یوحنا، (باب ۱: ۱-۱۶).

اختلاف نظر در باب رابطه افانیم سه‌گانه پدر و پسر و روح‌القدس بالا گرفت. برخی این تعبیر یوحنا را بیانگر تثلیث و برخی دیگر بیانگر توحید می‌دانستند. قسطنطین، قیصر روم، درصدد برآمد که این اختلاف‌ها را در یک شورای عام مرکب از کلیه کلیساهای عالم مسیحیت حل و فصل کند. در آن زمان کشیشی به نام آریوس در اسکندریه با اسقف آن شهر بر سر قضیه ازلیت و مخلوقیت عیسی اختلاف نظر حاصل کرد. آریوس بر آن بود با این که عیسی مسیح کلمه حق است، مخلوق است و مانند سایر موجودات عالم خلقت، وجود او حادث است و از «نیست» به «هست» آمده و عنصر او با عنصر الوهیت فرق دارد؛ و گفت پسر بر خلاف پدر دارای آغاز و ابتدا است؛ در حالی که پدر یعنی خدای تعالی ازلیت داشته و ابتدا و آغازی ندارد؛ ولی اسقف آن شهر قویاً بر خلاف عقیده او قیام کرد و بر آن رفته که پسر (ابن) نیز ازلیت دارد و مخلوق نیست و از گوهر و ذات الاهی مایه گرفته است. کار این مشاجره به آن‌جا رسید که شورای کلیسا، آریوس را معزول کرد؛ ولی بحث و مشاجره همچنان ادامه داشت. در سال ۳۲۱ میلادی این مشاجره به اوج خود رسید. قسطنطین بر آن

شد که به این مشاجره پایان دهد؛ از این رو از نمایندگان تمام کلیساهای ممالک گوناگون شورایی تشکیل داد و در تابستان ۳۲۵ نزدیک به سیصد نفر در شهر نیکیه جمع آمدند و اعتقادنامه‌ای را تصویب کردند که به اعتقادنامه نیکیه مرسوم شد که متن آن چنین است:

ما ایمان داریم به خدای واحد. پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مرئی و غیر مرئی و به خداوند واحد عیسای مسیح، پسر خدا که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه و مولود از او که از ذات پدر است که به وسیله او همه چیز وجود یافت.

این اعتقادنامه در ادامه می‌گوید:

لعنت باد بر کسانی که می‌گویند زمانی بود که او، عیسی وجود نداشت و یا این که پیش از آن که وجود یابد نبود یا آن که از نیستی به هستی آمد و بر کسانی که اقرار می‌کنند پسر خدا از ذات یا جنس دیگری است و یا آن که پسر خدا مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است (ناس، ۱۳۷۵، ۶۳۴).

همچنین در اعتقاد نامه آتاناسیوسی (۲۹۶-۳۷۳ م) چنین آمده است:

... ایمان کاتولیک از این قرار است: ما یک خدا را در تثلیث می‌پرستیم و تثلیث را به عنوان ذاتی واحد می‌پرستیم، نه اشخاص را با یکدیگر خلط می‌کنیم و نه قائل به تمایز در جوهر هستیم؛ زیرا یک شخص پدر، یک شخص پسر، و یک شخص روح القدس وجود دارد؛ اما الوهیت پدر و پسر و روح القدس نیز این چنین است. پدر نامخلوق است. پسر نامخلوق است و روح القدس نیز نامخلوق است. پدر غیر قابل ادراک است. پسر و روح القدس نیز غیر قابل ادراکند. پدر ازلی، پسر ازلی، روح القدس نیز ازلی است و در عین حال آن‌ها سه جوهر ازلی نیستند؛ بلکه یک جوهر ازلی‌اند ...؛ از این رو پدر خدا است. پسر خدا است و روح القدس خداست و با این همه آن‌ها سه خدا نیستند؛ بلکه یک خدا هستند. ...

و در این تثلیث، یکی پیش یا بعد از دیگری نیست. هیچ کدام بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از دیگری نیست؛ بلکه هر سه شخص با هم ازلی و مساوی‌اند؛ پس باید در تمام موجودات واحد در تثلیث و تثلیث در واحد پرستیده شود؛ بنابراین، کسی که می‌خواهد نجات یابد، باید به تثلیث اندیشه کند (تیواری، ۱۳۸۱: ص ۱۵۸).

در این اعتقادنامه‌ها و اعتقادنامه قسطنطنیه که سند رسمی مسیحی است، بر تثلیث تأکید شد. هر چند الوهیت مسیح در این شورا پذیرفته شد، به زودی مشکل چگونگی جمع کردن الوهیت با انسانیت پدید آمد.

یکی از دو مکتب الاهیاتی آن زمان (اسکندریه) بر الوهیت مسیح و مکتب دیگر (انطاکیه) بر انسانیت او تأکید بیشتری می‌کرد (کرنز، ۱۹۹۴: ص ۱۰۸).

پس از شورای قسطنطنیه، دو مناقشه و نزاع در رابطه با طبیعت مسیح در بخش شرقی بروز کرد:

أ. مناقشه دو طبیعتی؛

ب. مناقشه یک طبیعتی.

أ. مناقشه دو طبیعتی منسوب به شخصی به نام نسطوریوس (۳۸۱-۴۵۱ م) از پیروان مکتب انطاکیه است. آموزه‌های نسطوریوس ظاهراً این گونه نشان می‌داد که یک شخص انسانی وجود داشت (عیسای ناصری) و یک شخص الاهی، یعنی کلمه که در مسیح بود، و این اشخاص متمایز به وسیله اتحاد اراده، یعنی یگانگی معنوی بین دو موجود متحد شده بودند؛ بنابراین، پسر خدا یک انسان نشد؛ بلکه انسان مخلوقی شد که از یک باکره متولد شده بود (أ. گریدی، ۱۳۷۷: ص ۶۵)، و همچنین نسطوریوس با صراحت ابراز می‌داشت: من نمی‌توانم یک کودک دو سه ساله را خدا بخوانم (لین، ۱۳۸۰: ص ۹۴) و همچنین مریم را مادر خدا بخوانم؛ بنابراین، به اعتقاد او، عیسی دارای دو منشأ و دو مظهر الاهی و انسانی است که یک اراده و یک هویت داد (ناس، ۱۳۷۵: ص ۶۹۳۶).

در مقابل نسطوریوس، فردی به نام سیریل (متوفای، ۴۴۴ م) اسقف اسکندریه قرار داشت که به الوهیت عیسی معتقد بود و نیز اعتقاد داشت که باکره مقدس، مادر خدا است (همان، ص ۹۵) و مطرح می‌کرد با این که عیسی دارای جسم انسانی و روح ناسوتی است، هویت او در کلمه ظاهر می‌شود. شورای کلیسای آفسس، در سال ۴۳۱ میلادی برای حل نزاع بین نسطوریوس و سیریل تشکیل شد و با این که نظر سیریل را تأکید و نسطوریوس را از مقامش بر کنار کرد نتوانست برای این نزاع راه حل نهایی بیابد (کرنز، ۱۹۹۴: ص ۱۰۹).

ب. مناقشه یک طبیعتی که به معنای پذیرفتن طبیعت الاهی برای مسیح بود. در مقابل نسطوریوس و شاید در عکس‌العمل به مسیح‌شناسی او که بُعد الوهی مسیح را کم‌رنگ می‌کرد، برخی بر بُعد الوهی او تأکید کردند به حدی که بعد انسانی او را به طور کلی نادیده گرفتند.

فردی به نام اوتیخس چنین تعلم می‌داد که دو طبیعت انسانی و الاهی مسیح، پس از

تجسم وی، چنان در او ادغام شدند که تنها طبیعت الوهی وی باقی ماند. این اندیشه به طبیعت واحدی معروف است (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۱: ص ۱۵۳).

اندیشه‌های اوتیخس چند بار محکوم و تأیید شد تا این که در شورای جهانی کالسدون در سال ۴۵۱ میلادی هر دو طرف (نسپوریوس و اوتیخس) محکوم شدند (لین، ۱۳۸۰: ص ۱۰۴، میشل، ۱۳۷۷: ص ۱۰۳). و آموزه مسیح شناسی «راست کیشی» در این شورا به تصویب رسید. این آموزه بدین قرار بود:

ما اقرار می‌کنیم که پسر یگانه خدا عیسی مسیح کامل در الوهیت، کامل در انسانیت، خدای واقعی و انسان واقعی، بود. و دارای دو طبیعت بدون ادغام، بدون تغییر، بدون تقسیم، بدون جدایی می‌باشد. این دو طبیعت از طریق تجسم، به طور هماهنگ در یک شخص دارای یک ذات کنار هم قرار داده شدند. (کرنز، ۱۹۹۴: ص ۱۰-۱۰۹)

پس از این شورا، طبیعت واحدی‌ها و دو طبیعتی‌ها بدعت گذار شمرده شدند و از آن پس به صورت فرقه‌هایی کوچک و پراکنده باقی ماندند. بدنه اصلی مسیحیت آموزه مسیح شناسی شورای کالسدون را پذیرفت. البته بحث فرعی دیگری بعداً در این باره مطرح شد و آن این که آیا مسیح دارای یک اراده است یا دو اراده. در شورای که در سال ۶۸۰ میلادی در قسطنطنیه تشکیل شد، رأی به دو اراده داده شد. بدین سان مسیح شناسی در الاهیات مسیحی به شکل نهایی خود رسید (سلیمانی، همان: ص ۱۵۴).

انگیزه‌های اعتقاد به تثلیث

مطالب پیشین تا اندازه‌ای به سیر تثلیث در مسیحیت اشاره می‌کند؛ اما اکنون سؤالی مطرح است که چه انگیزه‌ای باعث شد عالمان مسیحی بکوشند تا تثلیث را توجیه نمایند. نینیان اسمارت، دین پژوه معاصر مغرب زمین در باب انگیزه ابداع تثلیث می‌گوید:

دو انگیزه، الهام بخش کسانی بود که برای ابداع الاهیات تثلیث تلاش می‌کردند: ۱. انگیزه اول و کم اهمیت‌تر، این بود که راهی بیابند تا آموزه الوهیت مسیح را بدون تناقض عرضه کنند. آنان باید نشان می‌دادند که وجود الاهی واحدی که در عین حال از اشخاص متمایزی تشکیل شده باشد، امکان پذیر است. ۲. انگیزه حیاتی‌تر دوم به ماهیت باز خرید و نجات مربوط می‌شد. اگر مسیح همان‌طور که مسیحیان همیشه بدان گواهی داده‌اند، حقیقتاً نجات بخش است، پس باید الاهی باشد و همچنین از نظر مسیحیان که از دیرباز تجربیات

کلیسا را گرامی می‌داشتند، مسیح باید خدا باشد، در غیر این صورت خداوارگی اعضای کلیسا که نتیجه تجربه باز خرید و نجات بود، رخ نمی‌داد. مسیحیان از طریق وحدت با مسیح در مراسم دینی و کلیسا است که به واسطه مسیح به مقام فرزندى خدا ارتقا می‌یابند؛ بنابراین، نجات بخشی مسیح، مستلزم الوهیت او است.

همچنین از آن جا که ممکن نیست دو خدا وجود داشته باشد، زیرا خیانت به یکتاپرستی پیامبرانه است، بنابراین، پدر و پسر باید به یک معنا یکی باشند. به عبارت دیگر باید از یک ذات باشند.

منطقی که در مورد رابطه بین خدای پدر و خدای پسر به کار رفت، بر رابطه بین آنها و روح القدس نیز تعمیم داده شد. اعتقاد به تثلیث، به صورت ترکیبی از سه شخص که در یک ذات متحدند، در اعتقادنامه‌ها نوشته و معیار درست کیشی مسیحی شد؛ البته در مورد ذات الاهی و انسانی مسیح مشکلاتی رخ نمود. اگر مسیح هم خدا و هم انسان است، آیا بدان معنا است که برخوردار از شخصیتی دو پاره است یا بدین معنا است که شخصیت انسانی مسیح به طریقی جای خود را به فعل الاهی داده که در درون او عمل می‌کند؟ گزینه نخست، غیر واقع‌گرایانه است و گزینه دوم هم انکار جنبه انسانی مسیح که فقط او، جلوه و ظهور خدا است و دگر هیچ (اسمارت، ۱۳۸۳: ص ۱۲۶).

البته فقط کاتولیک‌ها نیستند که به تثلیث اعتقاد دارند؛ بلکه ارتدکس‌ها و پروتستان‌ها نیز به تثلیث اعتقاد دارند که به صورت مختصر به آن اشاره می‌کنیم.

تثلیث از دیدگاه پروتستان‌ها

در اعتقادنامه وست‌مینستر که مورد تأیید پروتستان‌ها است، چنین آمده:

در وحدت الوهیت سه اقنوم وجود دارد که دارای یک ذات است و قدرت و ازلیت دارد؛ یعنی خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس. پدر از هیچ کس سرچشمه نمی‌گیرد و نه مولود شده، و نه صادر شده است. پسر از ازل از پدر مولود شده و روح القدس از ازل از پدر و از پسر صادر شده است (یوحنا، باب ۱۵: ۲۶؛ باب ۵۰: ۷؛ باب ۱: ۱۸-۱۴؛ شنکایی، ۱۳۸۱: ص ۲۵۰).

تثلیث از دیدگاه ارتدکس‌ها

ارتدکس‌ها هم مانند دیگر فرقه‌های مسیحی به تثلیث اعتقاد دارند. آنان معتقدند که خداوند از طریق تجسم عیسی وارد عالم کون و فساد شده و با ورودش، حجاب اسرآمیز خود را از چهره برداشت تا بدین وسیله، محبت و رحمتش آشکار شود. با این کار، فاصله بین خالق و مخلوق کم و اتحادشان دوباره حاصل آمد. در لحظه خلقت، او ورای عالم بود و به عنوان مطلق وارد محدوده خلقتی که از هیچ آفریده بود نشد؛ اما با تجسم عیسی سد میان آن دو برداشته شد. در واقع عیسی یک بشر خدا گونه بود (شنکایی، همان: ص ۲۵۱). همان‌گونه که اشاره شد، اشارات روشن و آشکاری بر تثلیث در اناجیل وجود ندارد و البته تعبیری وجود دارد که قابل تفسیرهای گوناگون است؛ همان‌گونه که برخی از عالمان مسیحی آن را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که بر توحید دلالت می‌کند؛ یعنی خداوند نه در سه شخص، بلکه در یک شخص واحد وجود دارد؛ البته برخی دیگر نیز آن تعبیر را بر تثلیث حمل کرده و می‌کنند. اکنون به نقد و بررسی تثلیث از دیدگاه الاهیات اسلامی می‌پردازیم.

نقد و بررسی

کلمه تثلیث، هرگز در کتاب مقدس مسیحیان وارد نشده است؛ البته ریشه‌های مفهوم سه‌گانگی در عهد جدید مطرح شده است؛ برای مثال، اعطای حق تعمید در پایان اناجیل متی آن را با صراحت بیان کرده است: ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید؛ البته از تعبیر پدر و پسر و روح القدس با توجه به هزاران شاهد عهد عتیق و جدید در تاکید بر توحید نمی‌توان تثلیث را استنباط کرد؛ همان‌گونه که کنار هم قرار گرفتن خدا و رسول و ملائکه در آیات قرآن نشانه تثلیث نیست؛ البته برخی از افراد در نسخه‌های خطی متأخر اناجیل یوحنا که از اناجیل سه‌گانه دیگر متأخر است، عبارتی یافت می‌شود که بر وحدت پدر، کلمه و روح القدس دلالت می‌کند که در نسخه‌های قدیم‌تر این اناجیل، چنین عبارتی یافت نمی‌شود. این امر بر آن دلالت دارد که ممکن است برخی افراد این عبارت را بعدها افزوده باشند.

همچنین ممکن است در عهد قدیم و جدید، واژه خدا، هم برای خدای متعالی و هم

برای مخلوقات به کار می‌رود. هنگامی که در مورد مخلوقات به کار رود، به معنای آقا و مولا و مالک و صاحب است؛ به‌طور مثال، برای نمونه در تورات آمده است: خداوند به موسی گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود (خروج، باب ۱: ۷). همچنین تعبیر «پسر خدا» در ادیان گوناگون به انبیا و مؤمنان نیز اطلاق شده است. در مورد حضرت سلیمان از قول خدا چنین می‌خوانیم:

او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او (کتاب اول تواریخ، باب ۶: ۲۸)

یا درباره بنی‌اسرائیل، خداوند چنین می‌گوید:

اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است (خروج ۴: ۲۲).

همچنین در اناجیل چهارگانه و سایر کتاب‌های عهد جدید، این اصطلاح به تکرار آمده

است؛ برای نمونه، سخن زیر از حضرت عیسی نقل شده است:

من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنان که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید

بنابراین تعبیر پسر خدا و اطلاق واژه برای حضرت عیسی، دلالت بر الوهیت وی

نمی‌کند تا حضرت عیسی را در ذات همسان با خدا بدانیم (توفیقی، ۱۳۸۵: ص ۱۷۳-۷)؛ اما

تثلیث (خدا در عین حال که واحد است، سه‌گانه است و هر سه دارای الوهیت هستند) نه

با عقل سازگار است؛ نه با آموزه‌های قرآن. بسیاری از عالمان و فیلسوفان مسیحی چاره را

در آن دیدند که این امر را از امور ایمانی بدانند که باید به آن ایمان آورد؛ زیرا این آموزه

مسیحی با عقل انسانی قابل درک نیست. ادله بسیاری بر نفی تثلیث وجود دارد که به برخی

از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تثلیث، مصداقی از اجتماع تناقض

حضرت مسیح از مادری به نام مریم متولد می‌شود و هر دو برای ادامه زندگی خود غذا

می‌خورند و هنگام سختی به درگاه الهی دعا می‌کردند و نیز به عبادت خدا می‌پرداختند؛

به ویژه که حضرت عیسی پیش از دستگیری (البته به اعتقاد مسیحیان) چندین بار به درگاه

خدا تضرع کرد، و ما در انجیل متی ۲۷: ۴۶ و انجیل مرقس ۱۵: ۳۴ می‌خوانیم که آخرین

سخن عیسی بر دار و صلیب این بود که فریاد زد: «الاهی! الاهی! چرا مرا وا گذاشتی؟» بنابراین حضرت مسیح مانند مادرش در حکم انسان است و حکم سایر افراد انسانی دیگر را دارند. همه انسان‌ها، نیازمند و در معرض حوادث و مرگ قرار می‌گیرند و تعابیری که در مورد حضرت عیسی مطرح شد، همگی بر نیازمندی او دلالت می‌کنند. اگر حضرت مسیح خدا بود، حکم موجودات امکانی نظیر انسان بر او صادق نمی‌شد. چگونه امکان دارد خدا که واجب الوجود بالذات و از هر نقص و کاستی عاری و بسیط است و هیچ گونه ترکیبی در او راه ندارد، به صورت موجود مرکب و ممکن الوجود و نیازمند درآید؛ چرا که حضرت عیسی دارای ماهیت امکانی است به دلیل آن که هر چه غیر خدا است ماهیت دارد و ماهیت نشانه محدودیت است؛ زیرا چگونه امکان دارد خدایی که دارای وجود نامتناهی و غنی است، خود را در قالب حضرت عیسی، نیازمند و متناهی سازد؟ اگر گفته شود حضرت عیسی با این که انسان است، خدا است وجود نامتناهی و غنای مطلق دارد، در آن صورت می‌توان گفت هیچ‌گاه وجود نامتناهی در قالب متناهی در نمی‌آید و نیز ممکن الوجود، واجب الوجود نمی‌شود. چنین امری، مصداقی از اجتماع تناقض است که خدایی که واجب الوجود بالذات است، ممکن الوجود شود؛ یعنی خدا در عین حال که خدا است، در قالب انسان یعنی حضرت مسیح درآید و صفات موجود ممکن را به خود بگیرد. و چنین موجود ممکن که دارای ماهیت امکانی است، خدا شود. محال بودن اجتماع تناقض بدیهی است و تثلیث (خدا در عین حال که واحد است، سه‌گانه است) به این معنا است که خدا در عین حال که واجب الوجود بالذات و بسیط و عاری از نقص کاستی است، ممکن الوجود بالذات و مرکب و عجیب با نقص و کاستی شود که این مصداقی از اجتماع تناقض خواهد بود؛ از این رو، اعتقاد به تثلیث، از لحاظ عقلی توجیه ناپذیر است.

همچنین در کتاب مقدس به این امر تاکید شده است که خدا یکتا و بدون بدن و اعضا است و قبول تأثیر نمی‌کند و نیز بی‌تبدیل و تغییر است (اعمال رسولان، باب ۱۴: ۱۶-۵)، متن عبارت چنین است:

وقتی پولس و برنابا پی بردند که غیر یهودیان با یهودیان و سران قوم یهود توطئه چیده‌اند که ایشان را سنگسار کنند، به شهرهای لیکائوئی، یعنی لستره و دربه و اطراف آن جا فرار

کردند. در ضمن به هر جا می‌رفتند، پیغام خدا را به مردم می‌رساندند. در شهر لستره به مرد لنگی برخوردارند که در عمرش هرگز راه نرفته بود. هنگامی که پولس موعظه می‌کرد، او خوب گوش می‌داد و پولس دید ایمان شفا یافتن را دارد؛ پس به او گفت: بلند شو بایست. او نیز از جا جست و به راه افتاد!

وقتی حاضران این واقعه را دیدند، فریاد برآورده، به زبان محلی گفتند: این اشخاص خدایان هستند که به صورت انسان درآمده‌اند! ... تا ایشان را پرستند.

اما وقتی برنابا و پولس متوجه قصد مردم شدند، از ترس لباس‌های خود را پاره کردند و به میان مردم رفتند و فریاد زدند: ای مردم چه می‌کنید. ما هم مثل خود شما انسان هستیم؛ اما آمده‌ایم به شما بگوییم که از این کارها دست بردارید. ما برای شما مژده آورده‌ایم و شما را دعوت می‌کنیم که این چیزهای بیهوده را نپرستید و به جای آن در حضور خدای زنده دعا کنید که آسمان و زمین و دریا و هر چه را که در آن‌ها است آفرید.

همچنین در نامه یعقوب، خدا، موجودی تغییر ناپذیر وصف شده است؛ در حالی که اگر حضرت مسیح خدا باشد. تغییراتی در زندگی او رخ داده است. او به دنیا آمده است؛ دوران کودکی را پشت سر گذاشته، و مردم را به عبادت خدا دعوت کرده و سرانجام به عقیده مسیحیان به صلیب کشیده شده است؛ از این رو خدا تغییر پذیر و محل حوادث می‌شود؛ در صورتی که در نامه یعقوب، به صراحت خدا را تغییر ناپذیر وصف می‌کند:

از جانب خدا فقط مواهب نیکو و کامل به ما می‌رسد؛ زیرا او آفریننده همه روشنایی‌ها است و خدایی است تغییر ناپذیر (یعقوب، باب ۱: ۸-۱۸).

همچنین در نامه اوئل به تیموتائوس، خدا به صورت نامرئی و نادیدنی و غیرفانی

توصف شده است:

پس تا زنده‌ام می‌گویم جلال و حرمت، شایسته خدایی است که پادشاه تمام دوران‌ها است. او نادیدنی و غیر فانی است تنها او خدا است و اوست دانای کل (نامه اوئل به تیموتائوس، باب ۱: ۱۷)؛

از این رو اگر حضرت مسیح خدا باشد، خدا مرئی و دیدنی می‌شود؛ درحالی که خدا نادیدنی و غیرفانی است. به تعبیری، خدا جسم و مادی نیست تا مرئی شود و حال اگر حضرت مسیح خدا باشد، خدا جسم و مادی شده است. و از آن‌جا که ماده مرکب و هر مرکبی نیازمند است، خدا که باید بی‌نیاز باشد، نیازمند شده که با مقام الوهیت سازگار نیست. نتیجه این که خدا نمی‌تواند به صورت حضرت مسیح در آمده باشد.

۲. تثلیث، مستلزم تعدد واجب الوجود بالذات

همه فیلسوفان و متفکران مسیحی، برای اثبات وجود خدا، براهینی را مطرح کرده‌اند. تمام این براهین، بر آن دلالت دارند که خداوند واحد و یگانه است. ابتدا عبارتی از کتاب مقدس، سپس به برخی از براهین اثبات وجود خدا اشاره می‌کنیم.

همه می‌دانیم که بت خدا نیست؛ زیرا فقط یک خدا هست و بس. به عقیده بعضی از مردم، خدایان بسیاری در آسمان و بر زمین هستند؛ اما ما می‌دانیم که فقط یک خدا وجود دارد؛ یعنی پدر آسمانی ما که تمام چیزها را آفریده و ما را نیز به وجود آورده تا از آن او باشیم (نامه اوّل به مسیحیان قرن‌س، باب ۸: ۴-۴).

بر اساس این عبارت کتاب مقدس، فقط یک خدا وجود دارد و بس که تمام چیزها از جمله حضرت عیسی □ را پدید آورده است. اگر ما به تثلیث اعتقاد داشته باشیم که خدا در عین حال که واحد است، سه تا است که هر سه آن‌ها الوهیت دارند، این عقیده با توحید، سازگار نیست.

توماس آکویناس و آنسلم قدیس که هر دو از فیلسوفان برجسته مسیحی هستند، براهینی را که بر اثبات وجود خدا اقامه کرده‌اند، همه آن‌ها، بر آن دلالت دارند که خدا، یگانه و یکتا است.

آکویناس پنج دلیل یا راه بر اثبات وجود خدا مطرح کرده که عبارتند از برهان حرکت، برهان علیت فاعلی، برهان امکان و وجوب، برهان درجات کمال و برهان غایتمندی یا هدفداری. اکنون به توضیح مختصر هر کدام می‌پردازیم:

برهان حرکت: این امر بدیهی و مسلم است که در جهان، اشیایی متحرک وجود دارد و هر چیزی که متحرک باشد، دیگری آن را به حرکت درآورده است. اگر محرک خود نیز متحرک باشد، به محرک دیگری نیاز دارد. این سلسله نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد؛ زیرا در آن صورت محرک اوّل وجود نخواهد داشت؛ بنابراین ضرورت دارد به محرک اوّل برسیم که دیگر محرک دیگری آن را به حرکت در نیاورده است و این محرک نامتحرک را همگان خدا می‌نامند (ژیلسون، ۱۳۷۵: ص ۹۸).

همان‌طور که آشکار است، آکویناس از طریق این برهان، محرک نامتحرک را که همگان نام خدا بر آن می‌نهند، ثابت می‌کند که این محرک واحد و یگانه است.

راه علیت فاعلی: ما در جهان اشیای محسوس، نظامی از علل فاعلی را می‌یابیم. یک شی نمی‌تواند علت فاعلی خود باشد؛ زیرا این امر مستلزم آن است که شیء بر خودش مقدم باشد و این امری، محال است. سلسله علل فاعلی، ممکن نیست تا بی‌نهایت پیش برود؛ بنابراین، ضرورت دارد علت فاعلی نخستینی را بپذیریم که همگان آن را خدا می‌نامند (همان: ص ۱۱۳).

آکوئیناس در این راه باز به یک علت فاعلی نخستین که خدا نامیده می‌شود می‌رسد نه به دو یا چند علت نخستین.

راه وجود و امکان: ما در طبیعت، اشیایی را می‌یابیم که ممکن است باشند یا نباشند؛ زیرا آن‌ها در معرض گوئن و فسادند؛ در نتیجه، ممکن است باشند یا نباشند. حال چنین موجودات ممکن برای تحقق نیازمند موجود دیگری هستند که آن‌ها را به وجود آورد. از آن‌جا که محال است سلسله موجودات ضرور که معلول موجودات دیگر هستند تا بی‌نهایت تداوم داشته باشند، چاره‌ای نداریم جز قبول موجودی که ضرورتش را بذاته دارد و از موجود دیگر کسب نکرده، ضرورت را به موجودات اعطا می‌کند و همه انسان‌ها از آن در جایگاه خدا سخن می‌گویند (همان: ص ۱۱۸).

آکوئیناس در این برهان نیز موجود واجب الوجود و بالذاتی را که یگانه است اثبات می‌کند؛ یعنی یک موجود است که وجود بالذات دارد.

راه درجات کمال: میان موجودات، بعضی از موجودات دارای خیر، حقیقت و شرف بیشتر و والاتر، بعضی دیگر دارای خیر، حقیقت و شرف کمتری هستند؛ اما استناد کمتر و بیشتر به اشیای متفاوت، بر حسب شباهتی است که این اشیا به طرق گوناگون، به چیزی که حد اعلا است، دارند؛ در نتیجه، چیزی وجود دارد که در حد اعلا از هستی است. حد اعلا در هر جنسی علت بقیه افراد آن جنس است، همچنان که آتش که حد اعلا گرمی است، علت همه اشیای گرم به شمار می‌رود؛ بنابراین، باید همچنین موجودی باشد که علت هستی و خیر و هر کمال دیگر در بقیه موجودات باشد و این را ما خدا می‌نامیم (همان: ص ۱۲۲).

آکوئیناس در این برهان، موجودی را که حقیقی‌ترین و شریف‌ترین موجودات است اثبات می‌کند، یا به تعبیری، متعلق صفت عالی، یک مصداق بیشتر ندارد و آن خدای یگانه است.

راه هدفمندی: ما مشاهده می‌کنیم اشیا‌یی که فاقد علم هستند همچون اجسام طبیعی برای هدفی، عمل و فعالیت می‌کنند. هر آنچه فاقد علم است نمی‌تواند به سوی غایتی حرکت کند، مگر این که به وسیله موجودی که علم و هوش دارد، هدایت شود. همچون تیری که تیراندازی آن را هدایت می‌کند؛ بنابراین، موجود هوشمندی وجود دارد که همه موجودات طبیعی را به سمت غایتشان هدایت می‌کند و ما این موجود را خدا می‌نامیم (همان: ص ۱۲۷).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آکوئیناس که از بزرگ‌ترین فیلسوفان مسیحی است، ادله‌ای که برای اثبات وجود خدا اقامه می‌کند که همه بر آن دلالت دارند که خداوند، یکتا و یگانه است و به تعبیری یک محرک نامتحرک که فعلیت محض است، یک علت فاعلی که دیگر خود معلول نیست و یک واجب الوجود بالذات که هیچ ویژگی امکانی در آن وجود ندارد و یک موجودی که حد اعلای حقیقت است و یک موجود عالم و ناظمی که جهان را تدبیر می‌کند، وجود دارد.

همچنین آنسلم یکی دیگر از فیلسوفان بزرگ مسیحی، برهان وجودی که بر اثبات وجود خدا اقامه می‌کند، متعلق و مصداق مفهوم بزرگ‌ترین موجودی که از آن بزرگ‌تر نتوان تصور کرد، خدا می‌داند و به تعبیری مصداق کمال مطلق، خدای واحد و یگانه است، نه خدایان متعدد و متکثر (ادواردز، ۱۳۷۱: ص ۳۷).

حال از مدافعان تثلیث پرسیده می‌شود: اگر سه اقنوم و سه جوهر تثلیث از هم متمایز هستند به‌گونه‌ای که هر کدام شخصیت متمایزی دارند یعنی هر یک از آن‌ها خدایی مستقل و در عرض هم هستند نه در طول هم، با یکتایی خدا مخالف است؛ در نتیجه هیچ کدام از این براهین اثبات وجود خدا از دیدگاه طرفدار تثلیث صحیح نیست؛ زیرا به عوض یک محرک نخستین یا یک موجود واجب الوجود بالذات یا یک علت فاعلی نخستین و ...، باید سه محرک نخستین، سه علت فاعلی نخستین و سه موجود واجب الوجود بالذات و ... وجود داشته باشند که براهین اثبات وجود خدا و استدلال‌های عقلانی نافی این عقیده است. همچنین اگر سه خدا باشد، این سه خدا در صفات و کمالاتی مشترک و در صفات و کمالات دیگر متمایزند که عدد سه بر آن‌ها صدق کند؛ زیرا چون هر سه خدا هستند باید در خدا بودن مشترک باشند و چون سه تا هستند، باید در جهاتی متمایز باشند؛ یعنی هر

خدا باید کمالاتی را فاقد باشند تا بتوان گفت آن‌ها از هم متمایزند. در آن صورت، با واجب الوجود و خدا بودن آن‌ها ناسازگار است یا این سه اقنوم و یا سه خدا دارای یک شخصیت مستقل و واحدند؛ به گونه‌ای که هر یک جزئی از آن شخصیت را تشکیل می‌دهند. در آن صورت ذات خدا مستلزم ترکیب است؛ از این‌رو چنین خدایی دیگر محرک نخستین یا واجب الوجود و بالذات و فاعل نخستین نخواهد بود؛ زیرا خدایی که مرکب از اجزای بالفعل است، یا همه اجزای آن، واجب الوجود هستند یا دست‌کم برخی از آن‌ها واجب الوجود و برخی دیگر ممکن الوجودند.

اگر همه اجزاء، خدا و واجب الوجود هستند به گونه‌ای که به یک‌دیگر نیازی ندارند، در آن صورت تعدد خدا و واجب الوجود و علت نخستین پیش می‌آید که براین اثبات وجود خدا و علل یکتایی خدا نافی چنین عقیده‌ای است.

اگر فرض کنیم اجزای خدای واحد همه به یک‌دیگر نیازمندند، هیچ کدام آن‌ها خدا نخواهد بود؛ زیرا خدا نیازمند نیست و اگر فرض کنیم که یکی از آن‌ها بی‌نیاز از دیگران و اجزا دیگر نیازمند به آن هستند، خدا همان موجود بی‌نیاز است و اجزای دیگر، معلول و مخلوق آن موجود بی‌نیازند و اگر فرض کنیم اجزای نیازمند، مخلوق خدای دیگر هستند، باز تعدد خدایان پیش می‌آید؛ بنابراین، فرض ترکیب خدا از اجزا، فرض درستی نیست.

دیدگاه قرآن

قرآن در آیات متعددی اعتقاد به تثلیث را به جهت غیرعقلانی بودن انکار می‌کند:

۱. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ. (مائده (۵): ۷۳)

کسانی که [به تثلیث قائل شده] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده اند؛ حال آن‌که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست.

۲. وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ. (توبه (۹): ۳۰)

مسیحیان می‌گویند مسیح پسر خدا است. این سخنی است [باطل که به زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد. خدا آنان را بکشد. چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟

۳. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا. (مائده (۵): ۱۷)

کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است»، مسلماً کافر شده اند. بگو: اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی نابود کند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟
 ۴. مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ
 (مائده (۵): ۷۵).

مسیح، پسر مریم جز پیامبری نیست که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند، و مادرش زنی بسیار درستکاری بود. هر دو (مانند انسان‌های دیگر) غذا می خوردند.
 قرآن در این آیات به صراحت تثلیث را انکار می کند؛ یعنی کسانی که می گویند خداوند یکی از اقانیم سه گانه است؛ کسانی که می گویند خداوند همان مسیح پسر مریم است؛ کسانی که می گویند مسیح پسر خدا است، این‌ها کافرانی هستند که برای سخن خود هیچ دلیلی ندارند. مسیح پسر مریم، فقط پیامبر خدا و مانند انسان‌های دیگر مخلوق و موجودی نیازمند است؛ زیرا اگر غذا نخورد، از بین می رود و خدا که موجود غنی و خالق همه موجودات عالم است نمی تواند موجودی فقیر و وابسته باشد. خداوند در قرآن به صراحت اعلام می دارد که ای مردم! شما به خدا نیازمندید و فقط خدا بی نیاز است.
 همچنین قرآن در سوره توحید اعلام می دارد که خدا یگانه و یکتا و بی نیاز است و نه می زاید که داری پسر باشد و نه زاییده شده که بگوییم خدای پسر از خدای پدر زاییده شده است و او همتایی ندارد.

همچنین قرآن در آیات پیشین می فرماید:

اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش را و همه موجودات را نابود کند، چه کسی می تواند او را از این عمل باز دارد؟!
 این نظر بر آن دلالت دارد که فقط خدا خالق همه هستی است و موجودات دیگر به دلیل فقر و وابستگی شایسته نام خدا نیستند.

نتیجه‌گیری

از مطالب پیش‌گفته به خوبی برمی‌آید که تثلیث، یعنی این اعتقاد که خدا در عین واحد بودن، سه تا است که هر سه خدا هستند و در عظمت و جلال و ازلیت با هم برابر؛ یعنی خدای پدر و خدای پسر عیسی مسیح و روح‌القدس، با مبانی عقلانی سازگار نیست و نیز تعابیر کتاب مقدس به روشنی بر تثلیث دلالت نمی‌کنند و اختلاف نظر بر سر تعبیر کتاب مقدس همواره بین مسیحیان وجود داشته است؛ از این‌رو، هر چند که اکنون همه مسیحیان به نوعی به تثلیث اعتقاد دارند نمی‌توان به طور قاطع آن را به کتاب مقدس استناد داد و فقط در قرن سوم و چهارم، اعتقاد به تثلیث به صراحت در اعتقادنامه‌ها آمده است و نیز قرآن که واپسین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است که از دستبرد تحریف در امان مانده، به شدت تثلیث را انکار می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید
۲. کتاب مقدس
۳. اُگریدی، جوان، مسیحیت و بدعت‌ها، عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷ش.
۴. ادواردز، پل، *براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب*، علیرضا جمالی نسب و محمد محمدرضایی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۱ش.
۵. توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، انتشارات سمت و ...، ۱۳۸۵ش.
۶. تیواری، کدارات، *دین شناسی تطبیقی*، مرضیه شنکابی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱ش.
۷. زیلسون، اتین، *مبانی فلسفه مسیحیت*، محمد محمدرضایی، سید محمود موسوی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ش.
۸. سبحانی، جعفر، *راه خداشناسی و شناخت صفات او*، قم، انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۵ش.
۹. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، مسیحیت، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۱ش.
۱۰. شنکابی، مرضیه، *بررسی تطبیقی اسمای الهی*، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۱ش.
۱۱. کرنز، ارل، *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، آرمان رشدی، تهران، آموزشگاه کتاب مقدس، ۱۹۹۴م.
۱۲. لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، روبرت آسریان، تهران، انتشارات نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۰ش.
۱۳. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷ش.
۱۴. ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.